يا ايها الناس اتقوا ربكم ان زلزلة الساعة شيء عظيم

آثار القیامة فی حجج الکرامة

در مطبع شاہجہانی واقع بلدہ بھوپال بحلیۂ انطباع آراستہ شد

عسکری تراشیده اند حالانکه بوجوه چند باطل ست اول آنکه خلاف لفظ روایت ست دوم آنکه محمد بن حسن مذکور متولد شد
و انتقال کرد و عم وی جعفر میراث پدرش حسن بستاند سوم آنکه مهدی موعود وقت بیعت چهل ساله باشد یا کم و این محمد بن
حسن صغیر سن درگذشت پس اگر او مهدی منتظر باشد چنانکه شیعیان گمان کنند باید که عمر او وقت بیعت زیاده بر هفتصد
سال بود چهارم آنکه مولد مهدی مدینه ست و مولد وی عجم پنجم آنکه روایت ابن المناوی از علی کرم الله وجهه چنین ست
که پس بیارد خدا مهدی محمد بن عبد الله را و همچنین احادیث بسیار مصرح اند برد قول ایشان و وجوه دیگرست که
سخن بآن گران و دراز میکنم انتهی و هم در اشاعه گفته که شیخ عبد الوهاب شعرانی در کتاب الیواقیت و الجواهر بر همین قول
رفته و آنرا نسبت طرف فتوحات مکیه نموده حالانکه در وی اثری ازین قول نیست بلکه خلاف اوست یعنی مهدی از اولاد
حسن ست و شک نیست که محمد بن حسن عسکری از اولاد حسین بود و ظاهر آنست که این قول مدسوس ست بر شعرانی و مؤید
اوست عدم تحریرا و این کتاب الطبع حیات خود و شعرانی در وی میگفته لا احل لاحد ان یروی عنی هذا الکتاب حتی یعرضه علی علماء
المسلمین و یجیزوا ما فیه و آنچه از وی ترسیده بود همان واقع شد و مذهب شیعه را در وی مدسوس کردند و منجمله مدسوسات
بروی آنست که در طبقات وی دوش کرده اند در ترجمه حسین بن علی که عقب صرف از وی باقیست نه از برادرش
حسن بن علی و این نیز از دسائس متشیعت ورنه شعرانی انکار نسب حسنیه چه قسم خواهد کرد با آنکه اکابر اولاد حسن بمصر مشهور
بودند مثل طباطبا و غیرهم [illegible] جبابره و ظلمه
و بشکند صولت و شوکت ایشان و کنیت وی ابو عبد الله ست و قاضی عیاض در شفا گفته ابو القاسم ست و بهر حال
وی جامع باشد میان نام و کنیت وی صلعم اما قاضی سند خود ذکر نکرده و در رساله حشریه گفته نام ایشان محمد و نام پدر
عبد الله و نام مادر آمنه باشد انتهی **وصل دوم** اما نسب مهدی منتظر پس چیزی که از اهل بیت نبوی ست صلعم ابو داود
از علی کرم الله وجهه روایت کرده که فرمود رسول خدا صلعم لو لم یبق من الدهر الا یوم لبعث الله رجلا من اهل بیتی یملأها
عدلا کما ملئت جورا قال محمد بن ابی بکر الاشموزی اخرجه احمد ایضا بسند حسن و در سند وی فطر بن خلیفه ست و او را احمد و
یحیی قطان و ابن معین و نسائی و غیرهم توثیق کرده اند و عجلی گفته حسن الحدیث و فیه تشیع قلیل و ابن معین یکبار چنین
گفته که ثقه شیعی و احمد بن عبد الله بن یونس گفته کنا نمر علی فطر و هو مطروح لا نکتب عنه و نیز گفته کنت امر به و
ادعه مثل الکلب و دارقطنی گفته لا یحتج به و ابو بکر بن عیاش گفته ما ترکت الروایة عنه الا لسوء مذهبه و جوزجانی گفته زائغ غیر
ثقة و ام سلمه گفته شنیدم رسول خدا را صلعم میفرمود المهدی من عترتی من ولد فاطمة اخرجه ابو داود و ابن ماجه
و الحاکم فی المستدرک و لفظ حاکم اینست که گفت ام سلمه سمعت رسول الله صلعم یذکر المهدی فقال نعم هو حق و هو من
بنی فاطمة و تکلم نکرد بر آن بتصحیح و غیره و ابو جعفر عقیلی تضعیف وی کرده و در سند وی علی بن نفیل ست عقیلی گفته
لا یتابع علیه و لا یعرف الا به و عن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلعم لا تقوم الساعة حتی تملأ الارض جورا
و ظلما و عدوانا ثم یخرج من اهل بیتی رجل یملأها قسطا و عدلا کما ملئت ظلما و عدوانا اخرجه الحاکم و قال هذا صحیح علی شرط
الشیخین و لم یخرجاه و اخرجه ابو نعیم و حارث بن اسامة ایضا و اخرج ابو یعلی من حدیث ابی سعید مرفوعا لیقومن علی

امتی رجل من اهل بیتی یملأ الارض عدلا کما ملئت ظلما یملک سبع سنین و فیه عدی بن ابی عمارة قال العقیلی فی حدیثه
اضطراب و بقیة رجاله رجال الصحیح کذا فی التوضیح و عن ابراهیم بن محمد بن الحنفیة عن ابیه عن جده قال قال رسول الله صلعم
المهدی منا اهل البیت یصلح الله به فی لیلة اخرجه ابن ماجه و در سندش یس عجلی ست ابن معین گفته لیس به باس و بخاری
گفته فیه نظر و بهذه اللفظة من اصطلاحه فی التضعیف جدا و اورد له ابن عدی فی الکامل و الذهبی فی المیزان هذا الحدیث
علی وجه الاستنکار له و قال هو معروف به و رواه احمد و ابن ابی شیبة و نعیم بن حماد و طبرانی در معجم اوسط از علی کرم الله
وجهه آورده انه قال للنبی صلعم امنا المهدی ام من غیرنا یا رسول الله فقال بل منا یختم الله بنا کما فتح و بنا یستنقذون
من الشرک و بنا یؤلف الله بین قلوبهم بعد عداوة بینة کما بنا الف بین قلوبهم بعد عداوة الشرک قال علی امؤمنون ام کافرون
قال مفتون و کافر انتهی و در سندش عبد الله بن لهیعه ست و هو ضعیف معروف الحال و نیز در وی عمر بن جابر حضرمی
ست و هو اضعف منه قال احمد بن حنبل روی عن جابر مناکیر و بلغنی انه کان یکذب و نسائی گفته لیس بثقة و نیز گفته کان
ابن لهیعه شیخا احمق ضعیف العقل و کان یقول علی فی السحاب کان یجلس معنا فیبصر سحابة فیقول هذا علی قد مر فی
السحاب طبرانی از ام سلمه مرفوعا روایت کرده که مهدی از عترت من ست از اولاد فاطمه اخرجه ابو داود و ابن ماجه
و الحاکم ایضا و فرمود علی رضی الله عنه که گفت رسول خدا صلعم مهدی مردی از عترت من ست مقاتله کند بر سنت
من چنانکه قتال کردم بر اجرای وحی اخرجه نعیم بن حماد و حدیث الحسین ان رسول الله صلعم قال لفاطمة ابشری المهدی
منک گفت کرده مخرج کنز العمال و قال فیه موسی بن محمد البلقاوی عن ابی الولید بن محمد الموقری و هما کذابان کذا فی التوضیح و
حذیفه فرمود آنحضرت صلعم وای برین امت از ملوک جبابره که بکشند و بترسانند مطیعان را مگر کسیکه ظاهر کند طاعت
ایشانرا پس مومن متقی میسازد بایشان بزبان خود و میگریزد بدل خویش و چون خواهد خدا که عزیز کند اسلام را
بشکند هر جبار عنید را و خدا قادر ست بر هر چه خواهد پس درست کند امت را بعد تباه شدن ای حذیفه اگر نماند
از دنیا مگر همین یک روز دراز کند آنرا خدا تعالی تا آنکه برآید مردی از اهل بیت من که جاری شود جنگها بر دست او و غالب
شود اسلام خلاف نمیکند خدا وعده خود را اخرجه ابو نعیم و درین باب ست از انس و ابن مسعود و ابو سعید خدری و
ابو هریره و ابن عمر و ابی امامه باهلی و حسن و حسین و سعید بن مسیب و ابن عباس و عائشه و زهری و غیر ایشان و عقبه
بن عامر گفته میرفتم روزی با معاویه در راه پس گفت و الله نیست بر روی زمین مردی که دوست تر باشد بسوی من
از علی بن ابی طالب پیش ازانچه واقع شد میان من و او و من میدانم که مالک میشود یعنی تمام دنیا را از اولاد او کسیکه
بهترین اهل زمین باشد بزمانه خود و او را نامی ست در آسمان میشناسند آنرا آسمانیان و او را علامتی ست که در
زمین پاشنده ازان شود و خلد در وقت او و بمیرد باطل و زنده شود حق و آن زمانه صلحی ست بر داشته اند سرهای
خود را و چشم در راه اند برای او در شرق و غرب میان اخرجه المستغفری فی دلائل النبوة باسناده الی عقبه
علی بن هلال گفته فرمود آنحضرت صلعم فاطمه را سوگند بخدا بکسیکه برانگیخت مرا بحق بر آئینه ازین هر دو یعنی حسن و حسین مهدی
این امت ست و وقتی که گردد دنیا هرج مرج و ظاهر شود فتنها و منقطع شود سبل و غارت کنند بعض مر بعض را و

کبیر چه خبر و نه توقع که بزند صغیر کبیر را برانگیزد و خدا تعالی نیز و این حالی از این هر دو کسی را که فتح کند حصون ضلالت و قلوب غلف
را و قائم شود به دین یعنی اسلام در آخر زمان چنانکه قائم شده است در اول زمان و پر شود دنیا بعدل چنانکه پر شده بود
بجور اخرجه الطبرانی فی المعجم الکبیر والاوسط وفیه الهیثم بن حبیب قال ابو حاتم منکر الحدیث وهو متهم بهذا الحدیث کذا نقله الهیثمی
فی فضائل اهل البیت من کتاب مجمع الزوائد فلینظر ههنا کان انتهی ما فی التوضیح آن عمرو گفته بر آید مردی از اولاد حسین از طرف
مشرق که اگر پیش آید او را جبال بر اندازد و آنها را و برآرد در راه میان آنها اخرجه تمام فی فوائده و ابن عساکر فی تاریخه و ابن
العربی گفته مهدی موعود شخصی باشد از اولاد فاطمه که در آخر زمان پیش از عیسی پیدا شود و ولایت محمدیه بروی ختم
گردد انتهی گوییم در روایات صحیحه همین است که مهدی از اهل بیت باشد از اولاد فاطمه حسنی یا حسینی علیهم السلام و در بعض روایات
آمده که از اولاد عباس و نیز کعب احبار گفته چنین است که از اولاد عباس است اخرجه نعیم بن حماد و دارقطنی در افراد و ابن عساکر
در تاریخ خود از عثمان بن عفان آورده که گفت شنیدم آنحضرت را میفرمود مهدی از اولاد عم من عباس است و دارقطنی گفته
این حدیث غریب است متفرد است بدان محمد بن ولید مولی بنی هاشم و فرمود آنحضرت صلعم عباس را ای عم ابتدا کرد خدا
دین اسلام را بمن و نزدیک است که ختم کند آنرا بغلامی از اولاد تو و او آن غلامی است که تقدیم کند عیسی بن مریم اخرجه ابو نعیم
فی الحلیة عن عمار بن یاسر و خطیب بغدادی نیز روایت کرده ای عباس ابتدا کرد خدا این امر را که دین اسلام است بمن و نزدیک است
که تمام کند آنرا بکودکی از اولاد تو که پر کند زمین را بعدل چنانکه پر شده باشد بجور و این است آنکه نماز گذارد با عیسی بن مریم
و گفت ابن عباس مهدی جوانی از ما اهل بیت است اخرجه ابن مندة فی تاریخ اصفهان و نیز گفت که نمیگذرند روزها
و شبها تا آنکه مالک شود از ما اهل بیت جوانی اخرجه ابن ابی شیبة و روی مثله نعیم بن حماد و عن انس قال سمعت رسول الله صلعم
یقول نحن بنو عبد المطلب سادات اهل الجنة انا و حمزة و علی و جعفر و الحسن و الحسین و المهدی اخرجه ابن ماجه و در سندش علی
بن زیاد است سعد از وی بطور متابعت اخراج کرده جمعی او را تضعیف کرده و توثیق نموده و ابو حاتم رازی گفته هو مدلس
فلا یقبل الا ان یصرح بالسماع و نیز در وی علی بن زیاد یمامی است ذهبی در میزان گفته لا ندری من هو بعده و گفته الصواب
فیه عبد الله بن زیاد و نیز در سندش سعد بن عبد الحمید است یعقوب بن ابی شیبة توثیق وی کرده و یحیی بن معین گفته
لیس به باس ثوری در وی تکلم کرده زیرا که وی فتوی میداد در مسائل و خطا میکرد و ابن حبان گفته کان ممن فحش غلطه فلا یحتج به و احمد
بن حنبل گفته یدعی انه سمع عرض کتب مالک و الناس ینکرون علیه ذلک هو ههنا ببغداد لم یحج فکیف سمعها و ذهبی او را
در کسانی شمرده که کلام مردم درباره او قادح نیست و مجاهد از ابن عباس روایت کرده که گفت منا اهل البیت اربعة
السفاح و منا المنذر و منا المنصور و منا المهدی فقال مجاهد بین لی هؤلاء الاربعة فقال ابن عباس اما السفاح فربما
قتل انصاره و عفا عن عدوه و اما المنذر اراه قال فانه یعطی المال الکثیر و لا یتعاظم فی نفسه و یمسک القلیل من حقه
و اما المنصور فانه یعطی النصر علی عدوه الشطر مما کان یعطی رسول الله صلعم و یرهب منه عدوه علی مسیرة شهرین
و المنصور یرهب منه عدوه علی مسیرة شهر و اما المهدی الذی یملا الارض عدلا کما ملئت جورا و تأمن البهائم السباع و
تلقی الارض افلاذ کبدها قال قلت و ما افلاذ کبدها قال امثال الاسطوانة من الذهب و الفضة اخرجه الحاکم و قال هذا حدیث

صحیح الاسناد ولم یخرجاه و هو من روایة اسمعیل بن ابراهیم بن مهاجر عن ابیه و اسمعیل ضعیف و ابراهیم ابوه وان
خرج له مسلم فالاکثرون علی تضعیفه و در روایتی باین لفظ است منا السفاح ومنا المنصور ومنا المهدی اخرجه البیهقی و نعیم
والخطیب و در لفظی از حدیث ابو سعید آمده منا القائم ومنا المنصور ومنا المهدی فاما القائم فتاتیه الخلافة لم یهرق فیها
محجمة دم واما المنصور فلا ترد له رایة واما السفاح فهو یسفح المال والدم واما المهدی فیملأها عدلاً کما ملئت جورا اخرجه الخطیب
گوییم در خلفاء عباسیه قائم و سفاح و منصور و مهدی نام همه گذشته اند لیکن مراد در ینجا مهدی آخر زمان است والله
اعلم و عن ابن عباس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال له اللهم انصر العباس وولد العباس قالها ثلاثا ثم قال یا عم اما شعرت ان المهدی
من ولدک موفقا راضیا مرضیا اخرجه ابن عساکر فی تاریخ دمشق و فیه الکدیمی وضاع در اشاعه گفته روایات مختلف است در آنکه
مهدی در اولاد فاطمه از حسن باشد یا حسین و وجه جمع آنست که ولادت حقیقی حسینی باشد یا حسنی او دیگر را نیز در وی ولادت
باشد از طرف بعض امهات و همچنین عباس را نیز ولادت بود در وی یا آنکه در اولاد عباس کسی گذشته که موسوم بود به مهدی
و آمده او رایتهای سیاه از طرف خراسان چنانکه برای مهدی بیاید و بود پیش از وی منصور چنانکه باشد پیش از مهدی
منصور یمانی گوییم چه بود اولی آنست که سفاح پس حمل این روایات بر خلیفه عباسی مهدی نام انسب بمقام است و محتمل که وصف
او باوصاف مهدی موعود از قبیل ادراج باشد و آنچه ابن عمر آمده که گفت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم فی نفر من المهاجرین
والانصار و علی بن ابی طالب عن یساره والعباس عن یمینه اذ تلاحی العباس و رجل من الانصار فاغلظ الانصاری للعباس
فاخذ النبی صلعم بید العباس و بید علی و قال سیخرج من صلب هذا فتی یملأ الارض جورا و ظلما و یخرج من صلب هذا فتی یملأ الارض
قسطا و عدلا فاذا رأیتم ذلک فعلیکم بالفتی التمیمی فانه یقبل من قبل المشرق و هو صاحب رایة المهدی اخرجه الطبرانی فی
المعجم الاوسط و فیه عبد الله بن عمر العمری و عبد الله بن لهیعة و هما ضعیفان شوکانی در توضیح گفته قال الهیثمی لکن الحدیث منکر
فان النبی صلعم لم یکن یستقبل احدا وفی وجهه شیء یکرهه خاصة عمه العباس الذی قال فیه انه صنو ابیه انتهی و در حدیث عثمان سمعت
المهدی من ولد العباس عمی اخرجه الدارقطنی فی الافراد و فی حدیث ابی هریرة بلفظ یا عم النبی ان الله ابتدأ الاسلام بی و سیختمه
بغلام من ولدک و هو الذی یتقدم عیسی بن مریم اخرجه ابو نعیم فی الحلیة و فی حدیث عمار بن یاسر بلفظ یا عباس ان الله بدأ بی
هذا الامر و سیختمه بغلام من ولدک یملأها عدلا کما ملئت جورا و هو الذی یصلی بعیسی بن مریم اخرجه الدارقطنی فی الافراد و الخطیب و
ابن عساکر قال الشوکانی و یمکن الجمع بین هذه الثلثة الاحادیث و بین سائر الاحادیث المتقدمة بانه من ولد العباس من جهة
امه فان امکن الجمع بهذا والا فالاحادیث انه من ولد النبی صلعم ارجح انتهی غرضکه احادیث بودن مهدی از اهل بیت نبوی و ذریت
فاطمی بحد شهرت و استفاضه رسیده و در صحاح مروی گشته و اهل سنن بتخریجش پرداخته و در بعض تخصیص باولاد حسن و در
بعضی باولاد حسین و در بعض بهر دو بطریق الترویه آمده بعضی مطلق وارد شده که از عترت باشد یا از اهل بیت یا از بنی فاطمه
و احادیث وارده در بودن وی از آل عباس غریب یا ضعیف یا مأول اند و ابن حجر مکی در تطبیق این روایات همان گفته که
صاحب اشاعه ذکر کرده یعنی نیست مانع از اجتماع ولادات متعدده در شخص واحد از جهات مختلفه پس قوله کان من ولد عمی
ولادت باشد اما حسن بن علی را ولادت عظیمه بود زیرا که اخبار در خصوص حسن بیشتر است و ممکن که یکی از اجداد شش عباسیه

انتهی و اهل حدیث نیز بهمین رفته اند که وی از اولاد حسن بن علی باشد علی قاری در شرح وی گفته و اختلفوا فی انه من
نسل ای الحسنین و یحتمل ان یکون اباه حسنی و امه حسینی او بالعکس و الاول اولی لما لا یخفی بل قال بعضهم ان الحسن لما ترک الخلافة شفقةً
عوضه الله الرتبة القطبیة و جعل من نسله المهدی الذی یختم الخلافة النبویة و یؤیده ما اخرجه ابو داود و غیره عن علی انه نظر
الی ابنه الحسن فقال ان ابنی هذا سید کما سماه النبی صلعم و سیخرج رجل من صلبه یسمی باسم نبیکم الحدیث انتهی گوییم حافظ ابن القیم نیز
گفته و بودن مهدی از اولاد حسن سری لطیف است یعنی چون امام حسن ترک خلافت از خود کرد حق تعالی عوض آن از اولاد
وی کسی پیدا کند که قائم شود بخلافت حقه و پر شود زمین بعدل او و این سنت خداست در عباد او که چون یکی ترک چیزی
برای خدا کند خدا او را عوض آن نعم البدل کرامت فرماید بخلاف حسین که چون وی حرص بر خلافت نمود و مقاتله کرد ظفر
نیافت انتهی گوییم نسبت حرص خلافت بجناب حسین علیه السلام صحیح نیست زیرا که باتفاق اهل روایت و درایت معلوم است
که خروج وی بنا بر دعوی خلافت راشده که بعد سی سال منقضی گشته نبود بلکه بنا بر تخلیص عباد از دست ظالم بود و اعانت مظلوم
بر ظالم مستحب و واجبات است آنکه در حدیث آمده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم از بغی و خروج بر پادشاه وقت اگرچه ظالم باشد منع
پس مراد آن وقت است که آن پادشاه ظالم بلا مانع و مزاحم تسلط تام پیدا کرده باشد و نبود اهل مدینه و اهل مکه و اهل کوفه تسلط
یزید پلید راضی نشده و بودند و مثل حضرت امام حسین و عبدالله بن عباس و عبدالله بن زبیر و عبدالله بن عمر بیعت نکرده بالجمله
خروج امام حسین برای دفع تسلط او بود نه برای رفع تسلط او و آنچه در حدیث ممنوع است آن خروج است که برای رفع تسلط
سلطان جائر باشد و الفرق بین الدفع و الرفع ظاهر مشهور فی المسائل الفقهیة و این خروج برای دفع تسلط هم باستبداد او
بکوفیان نه خاباز بود که بطلب آنها از مکه بکوفه رفته نه از خود و در این گسیل خاص حمایت دین اسلام فرموده خواست که جمعی را
از دست یزیدیان ظلمه تجرید و وا رهاند نه آنکه بطلب خلافت برخاسته باشد و از اینجاست که چون بسر زمین کربلا رسید حقیقت
ماجرا دریافت از انجا برگشتن خواست با ظالم گونه مانع آمده خواهی نخواهی مقاتله کرد و بس ناچار بمدافعه پرداخت و بحکم من قتل
دون ماله و نفسه فهو شهید جان را در راه جان آفرین پرداخته و ارسیاخت و خود را از مشقت آباد دنیای فانی براحتکده عالم
باقی رسانید ع کان امر الله قدرا مقدورا ٭ گر نثار قدم یار گرامی نکنم ٭ گوهر جان بچه کار دگرم باز آید ٭ ساحت عزت
و جاه وی رضی الله عنه از ان پاکتر است که غبار حرص خلافت و طمع سلطنت بر دامن جلالش نشیند حاشا و کلا وی چه حرص
بر خلافت کند بعد از آنکه برادر کلانش حسن رضی الله عنه آن را بعد نیل او گذاشته باشد و حدیث ابنی هذا سید لعل الله ان یصلح به
بین الفئتین از رو اند نا جد خودش صلعم شنیده این حرف از جناب ابن القیم عجیب است از قبیل مسامحت ابن العربی مالکی است
که گفته لم یقتل حسین الا بسیف جده آری حسن علیه السلام را اگر او تعالی بعوض ترک خلافت حق وی معاوضه بوجه جمیل عهد
از اولاد وی کند گنجایش دارد و اما در وی هیچ الزام بر حسین لازم نمی آید و کیف که از بعض اخبار ولادت حسین نیز در وی
ثابت میشود بلکه ولادت عباس هم فلیعلم و در اینجا بحکم الشی بالشی یذکر یاد آمد که والد کاتب حروف رحمه الله تعالی که از
اولاد حسین بود و ناسش از اولاد حسن بود در کتابت خود را حسنی می نوشت جد بزرگوارش که جد من بود شد امارت الانقره و دولت فاقد در
بعض حیدرآباد دکن میداشت پدرم بعد وفات او بنابر آنکه متشیع بود بجهه تمرد او ترک داد و منصب امارت و نوابی او را مرتد و حیم ضیاع

فائده در بودن مهدی از اولاد حسن